مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال یازدهم ، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، شمارهٔ پیاپی ۲۱

DOI: ۱۰.۲۲۰۶۷/LJ.V۱۱I۲۱.۳۹۳۳۵

چندمعنایی ترکیبات "چشم" در زبان فارسی: رویکرد صرف ساختی

آوا ایمانی[۱] (استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا همدان، همدان، ایران)
عادل رفیعی[۲] (استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران) (نویسنده مسئول)

صص: ۱۱۵-۱۴۰

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی ساخت ترکیبات نام‌اندام «چشم» به‌عنوان یکی از نام‌اندام‌های فعّال فارسی است که در چارچوب صرف ساختی بوی (۲۰۱۰) به تحلیل الگوهای واژه‌سازی [چشم- X] و [X- چشم] می‌پردازد و تنوّعات معنایی، عمومی‌ترین طرح‌وارهٔ ساختی ناظر بر عملکرد این دو الگوی واژه‌سازی و نیز ساختار سلسله‌مراتبی آنها را در واژگان گویشوران فارسی مورد بررسی قرار می‌دهد. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و داده‌ها شامل ۶۶ واژهٔ مرکّب است که از جستجو در *فرهنگ سخن*، *فرهنگ زانسو*، *پیکرهٔ بیجن‌خان* و جستجوگر *گوگل* استخراج شده‌اند. فرضیّهٔ تحقیق این بود که یک طرح‌وارهٔ ساختی عمومی و چندین زیرطرح‌وارهٔ فرعی، ناظر بر ساخت ترکیبات «چشم» هستند و مفهوم «ویژگی متمایزکنندهٔ هستار مرتبط با معنای چشم و X» انتزاعی‌ترین همبستگی صورت و معنای قابل برداشت از این دو الگو است. نتایج نشان داد معنای اجزای ساخت و رابطهٔ آنها، دانش دائره‌المعارفی، بافت و همچنین استعاره و مجاز مفهومی، نقش بسزایی در تعیین معنای واژه‌های مرکّب حاصل دارند و در پایان فرضیّهٔ پژوهش مبنی بر وجود زیرطرح‌واره‌های مستقل و ساختار سلسله‌مراتبی در الگوهای یادشده رد شد؛ چون واژه‌های مرکّب حاصل، صرفاً مواردی از نمون‌یافتگی‌های عینی برگرفته از انتزاعی‌ترین طرح‌واره‌های ساختی ترکیب، یعنی $[N\text{-}X]_A$ $[X\text{-}N]_A$ و $[N\text{-}N]_N$ هستند و نه برگرفته از زیرطرح‌واره‌های واژه‌سازی متشکل از «چشم».

تاریخ دریافت :۱۳۹۷/۱۱/۲۶ تاریخ پذیرش : ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

پست الکترونیکی: ۱. ava.imani@basu.ac.ir ۲. a.rafiei@fgn.ui.ac.ir

کلیدواژه‌ها: صرف ساختی، طرح‌وارهٔ ساختی، چندمعنایی ساختی، ترکیب، نام‌اندام.

مقدّمه

پدیدهٔ ترکیب به‌عنوان یکی از فرآیندهای زایا توجّه محقّقین داخلی و خارجی بسیاری را به خود معطوف داشته است. به‌عنوان‌مثال می‌توان به بیستو و اسکالیس[۱] (۲۰۰۵)، بوئر[۲] (۲۰۰۸)، بوی[۳] (۲۰۱۲)، رالی[۴] (۲۰۱۳)، طباطبائی (۱۳۸۲؛ ۱۳۹۳)، سبزواری (۱۳۸۸) و امیرارجمندی و عاصی (۱۳۹۲) اشاره کرد. بااین‌وجود، هنوز ابعاد ناشناخته‌ای در تحلیل چگونگی این فرآیند و تنوّعات معانی حاصل از آن در زبان‌های مختلف از جمله فارسی وجود دارد که همگی محل تأمّل‌اند. در این میان، رویکرد «صرف ساختی»[۵] به‌عنوان یکی از جدیدترین رویکردها و الگوهای حوزه‌ی صرف سعی دارد با به‌کارگیری مفاهیم و ابزارهای جدید مانند ایدهٔ «سلسله‌مراتبی بودنِ[۶] طرح‌واره‌های ساختی»[۷]، «وراثت پیش‌فرض»[۸] و «امکان ساختی بودن بخشی از ویژگی‌های صورت و معنای ساخت‌های زبانی»، توصیف و تحلیل دقیق‌تری از فرآیندهای مختلف ساخت‌واژی از جمله ترکیب ارائه دهد و با نگاهی نو، برخی از مسائل و ابهامات فرآیند ترکیب را تبیین کند.

از جمله مسائلی که رویکردهای صرفی پیشین مانند رویکردهای «تکواژبنیاد»[۹] در توجیه آنها با مشکل روبرو هستند، مواردی است که نتوان در ساختار واژه شاهد تناظر یک‌به‌یک واژ-تکواژ شد؛ اما رویکرد صرف ساختی با اتخاذ رویکردی واژه‌بنیاد به صرف، کلّیت واژه را نه حاصل عملکرد قواعدی بر روی ریشه بلکه حاصل حضور برخی ساخت‌های خاصِ صرفی می‌داند (رفیعی، ۱۳۹۱). از طرفی، ظهور برخی عناصر واژگانی مستقل -مانند «چشم»- به‌عنوان عضو ثابت (سازهٔ اوّل یا دوم) در تعداد زیادی از ترکیبات زبان فارسی، مسأله‌ای درخور توجّه

---

۱. Bisetto, A & Scalise, S.
۲. Bauer, L.
۳. Booij, G.
٤. Ralli, A.
٥. Construction Morphology
٦. hierarchycal
٧. constructional schema
٨. default inheritance
٩. morpheme-based approach

است که در چارچوب رویکردهای اخیر ساخت‌واژی از جمله صرف ساختی قابل بررسی است.

پژوهش حاضر با تمرکز بر صرف ساختی (بوی، ۲۰۱۰)، سعی دارد به دو پرسش زیر پاسخ دهد:

۱- طرح‌واره‌های ساختی عمومی ناظر بر ساختِ واژه‌های مرکّب حاصل از نام‌اندام «چشم» در فارسی کدام‌اند؟

۲- تنوّعات معنایی قابل برداشت از محصولات طرح‌واره‌های ساختی عمومی چگونه شکل گرفته‌اند و تأثیر آنها در تشکیل سلسله‌مراتب و زیرطرح‌واره‌های فرعی چیست؟

به‌منظور انجام این پژوهش، تمام ترکیبات متشکل از نام‌اندام «چشم» از *فرهنگ بزرگ سخن*، *فرهنگ فارسی زانسو* (۱۳۷۲)، *پیکرۀ بیجن‌خان* و جستجوگر *گوگل* گردآوری شدند. همچنین داده‌های درزمانی از پیکرۀ *فرهنگ‌یار* فرهنگستان زبان و ادب فارسی که گسترۀ وسیعی از منابع فارسی از قرن چهارم تاکنون را تشکیل می‌دهد، استخراج شدند. از میان کلّ ترکیبات به‌دست‌آمده شامل ۶۶ واژۀ مرکّب، در ۴۷ واژه، «چشم» به‌عنوان سازۀ اوّل و در ۱۹ واژه به‌عنوان سازۀ دوم در ترکیب ظاهر می‌شود. در ادامه، واژه‌های استخراج‌شده بر اساس نوع ارجاعشان به مقوله‌های معنایی مختلف مقوله‌بندی شدند و سپس تنوّعات معنایی موجود در محصولات این دو الگو و نحوۀ شکل‌گیری آنها با استناد به منابع و متون تاریخی در دو بُعد «همزمانی» و «درزمانی» مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند. این مقاله شامل پنج بخش است. بخش مقدّمه به بیان مسأله و طرح کلّی پژوهش می‌پردازد. بخش دوم به پیشینۀ پژوهش اختصاص می‌یابد. در بخش سوم مبانی نظری شامل معرفی رویکرد صرف ساختی و مفاهیم کلیدی آن ارائه می‌شود. در بخش چهارم، مقوله‌بندی واژه‌ها، تحلیل تنوّعات معنایی و نحوۀ شکل‌گیری آنها به دست داده می‌شود و در بخش پایانی نتایج حاصل از پژوهش بیان می‌گردد.

پیشینۀ پژوهش

ناتل خانلری (۱۳۵۱: ۱۶۰-۱۶۲) در باب فرآیند ترکیب می‌نویسد: «مراد از ترکیب به هم پیوستن دو یا چند کلمۀ مستقل است که هر یک معنای خاصّی دارد و از پیوند آنها کلمۀ تازه‌ای حاصل می‌شود که اگرچه متضمّن معنای اجزاء نیز هست، مفهوم مستقل و تازه‌ای را

بیان می‌کند»؛ اما در شرح کلّی چگونگی فرآیند ترکیب بهتر است به تعریف آدامز[۱] (۱۹۷۳: ۳۰) ۳۰) اشاره کرد که معتقد است کلمهٔ مرکب، معمولاً، نتیجهٔ ترکیب دو صورت آزاد یا دو واژه‌ای است که قبل از ترکیب شدن به‌صورت مستقل وجود دارند. این صورت‌ها اگرچه از دو عنصر تشکیل می‌شوند، ولی مشخصات ممیزه‌ی یک کلمه را دارند، به‌طوری‌که اجزای آنها را با صورت‌های دیگر نمی‌توان جدا ساخت و ترتیبشان نیز ثابت است. در ادامه برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام‌شده در چارچوب صرف ساختی به شرح زیر بیان می‌شود:

هانینگ و بوی[۲] (۲۰۱۴) به بررسی و تحلیل فرآیند اشتقاق و ترکیب و ظهور وندهای اشتقاقی بر اساس رویکرد صرف ساختی می پردازند و ضمن اشاره به آراء و دیدگاه‌های افراد مختلف در خصوص نحوهٔ برخورد و مواجههٔ آنها با پدیدهٔ ظهور وندهای اشتقاقی جدید، به این مسأله می پردازند که این پدیده را مصداق و نوعی از «دستوری شدگی» تلّقی کنند و یا نوعی «واژگانی‌شدگی» و یا هیچ‌کدام.

آرکودیا[۳] (۲۰۱۲) با اشاره به تمایز و دسته بندی سنّتی کلمات مرکّب به «درون مرکز» و «برون مرکز» بر اساس وجود یا عدم وجود سازهٔ هسته، به مروری به برخی مسائل کلیدی در مفهوم ساختواژیِ هسته می‌پردازد و موارد مشکل‌ساز را شرح داده و سپس مسأله هسته‌داری[۴] در اشتقاق و ترکیب را از منظر رویکرد صرف ساختی می‌کاود.

ایمانی و رفیعی (۱۳۹۸) و ایمانی و همکاران (۱۳۹۷) بر اساس رویکرد صرف ساختی به ترتیب به بررسی ترکیبات نام‌اندام‌های «سر» و «دل» و تحلیل تنوّعات معنایی و نحوهٔ شکل‌گیری این ترکیبات، تعیین طرح‌واره‌ها و زیرطرح‌واره‌های ساختی ناظر بر محصولات این دو نام‌اندام می‌پردازند و در پایان چنین نتیجه می‌گیرند که در این ترکیبات با نوعی از «چندمعنایی ساختی»[5] در سطح ساخت‌ها و زیرساخت‌های انتزاعی زبان مواجه هستیم و ساخت‌های این دو نام‌اندام متشکل از یک یا دو طرح‌وارهٔ ساختی عمومی و چندین زیرطرح‌وارهٔ فرعی و دارای ساختاری سلسه‌مراتبی در واژگان ذهنی گویشوران فارسی می‌باشند.

---

۱. Adams, V.
۲. Huning, M. & Booij, G.
۳ .Arcodia, G.F.
٤. headedness
٥. constructional polysemy

رفیعی و ترابی (۱۳۹۴) به بررسی وراثت و انگیختگی رابطهٔ صورت و معنـی در واژگـان و نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی بر مبنای رویکرد صرف ساختی می‌پردازند و با تمرکز بـر شیوه‌ی تعبیر مفهوم وراثت در این رویکـرد تحـت عنـوان انگیختگـی، درصـدد تشـریح نقـش الگوهای واژه‌سازی در تولیـد و درک واژه‌هـای غیـر بسـیط برمـی‌آینـد کـه لزوماً و در تمـام ویژگی‌های صوری و معنایی با الگوی مربوط به خود مطابقت ندارند.

علاوه‌براین در حوزه اشتقاق نیز پژوهش‌های معدودی در چارچوب صرف ساختی در زبان فارسی انجام شده است که از جمله مهم‌ترین آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

ترابی (۱۳۹۳) به بررسـی عملکـرد ونـدهای اشـتقاقی «اسـم عامـل‌سـاز» زبـان فارسـی در چارچوب صرف ساختی پرداخته و سه پسوند اشتقاقی اسم عامل‌ساز «-گر»، «-چـی» و «-بـان» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه منشأ مفهـوم عامـل را در واژه‌هـای مشـتق از ایـن سـه پسوند می‌کاود.

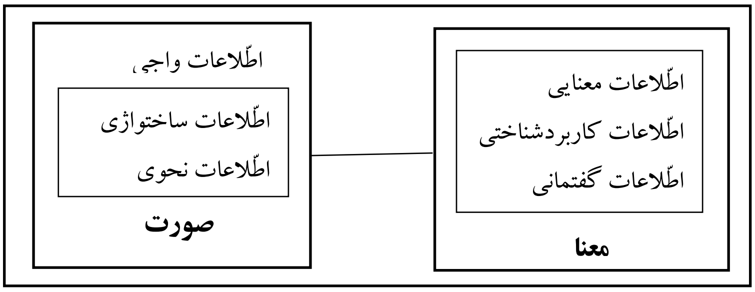
بامشادی و قطره (۱۳۹۶) به تحلیل چنـدمعنایی پسـوند "-ی" در زبـان فارسـی بـر مبنـای رویکرد ساختواژه ساختی می‌پردازند و سی و هشت معنا/کارکرد گوناگون را برای ایـن پسـوند معرفی می‌کنند و در پژوهشی دیگر بامشـادی و داوری اردکـانی (۱۳۹۷) بـر مبنـای تلفیقـی از رویکردهای ساختی-شناختی به تحلیل عملکرد پسوند "-گار" در حوزه اشتقاق مـی‌پردازنـد و کارکردهای مختلف و نحوهٔ شکل‌گیری شبکه معنایی این پسوند را مورد واکاوی قرار می‌دهند.

همـان‌گونـه کـه ملاحظـه شـد بـه‌جـز چنـد پـژوهش انـدک -آن‌هـم اغلـب در حـوزه اشتقاق- رویکرد صرف ساختی و تحلیل فرآیند ترکیب در زبان فارسـی تـاکنون چنـدان مـورد توجّه قرار نگرفته است. لذا این پژوهش و به کارگیری این رویکرد به‌عنوان یکی از جدیدترین رویکردهای حوزه‌ی صرف در تحلیل فرآیند ترکیب می‌تواند خلأهای موجود در این حـوزه را پُر کند و راهگشا باشد.

صرف ساختی

صرف ساختی یکی از جدیدترین نظریّه‌هـای صـرفی بـا رویکـرد واژه‌بنیـاد اسـت کـه بـرای توصیف و بررسی رابطهٔ نظام‌منـد بـین صـورت و معنـی در واژه‌سـازی از مفهـوم سـاخت بهـره می‌گیرد. ایدهٔ استفاده از مفهوم ساخت در تحلیل‌های نحوی، اوّلین بـار توسـط گلـدبرگ (۱۹۹۵) معرفی شد و نام دستور ساختی را به خود گرفت، سپس بوی (۲۰۱۰) با الهام از دسـتور سـاختی،

مفهوم ساخت را در تحلیل‌های صرفی به کار گرفت و عنوان صرف ساختی را بر آن نهاد. در این رویکرد هر واژه، یک نشانه‌ی زبانی و حاصل جفت‌شدگی صورت و معنا است. صورت یک واژه، خود شامل دو بُعد «واجی» و «واژ-نحوی» است و معنای آن می‌تواند شامل ابعاد معناشناختی و کاربردشناختی باشد؛ بنابراین هر واژه یک قطعهٔ پیچیده‌ی اطّلاعاتی است که از جفت‌شدگی دست‌کم سه نوع اطّلاعات به وجود آمده است و در رویکرد مذکور به‌صورت «PHON:بعد واجی»، «SYN: بعد واژ-نحوی» و «SEM: بعد معنایی» نشان داده می‌شوند. تمام این اطّلاعات و ویژگی‌های یک نشانه‌ی زبانی که یک ساخت صرفی محسوب می‌شود را می‌توان در شکل (۱) نشان داد:



شکل (۱): ساخت در رویکرد صرف ساختی.

در این رویکرد با قائل شدن به وجود اصطلاح ساختی و طرح‌واره‌هایی که ناظر بر ساخت مجموعهٔ واژه‌ها هستند، واژه‌های مدخل‌شده در واژگان به‌صورت نظام‌مند در قالب زیرمجموعه‌هایی از طرح‌واره‌ها سازماندهی می‌شوند (بوی، ۲۰۱۰: ۳-۵)، به‌عنوان‌مثال اسم‌هایی مانند «baker»، «driver» یا «sender» که از فعل ساخته شده‌اند را می‌توان با متصوّر شدن طرح‌وارهٔ زیر توجیه کرد:

$$< [[x]_{vi}\ er]_{Nj} \leftrightarrow [agent/instrument\ of\ SEM_i]_j >$$

در این طرح‌واره، پیکان دو سر نشان‌دهنده‌ی همبستگی دوسویه‌ی صورت و معناست. هم‌نمایه‌سازی برای نمایش رابطهٔ نظام‌مند میان صورت و معنا به کار می‌رود؛ «SEM_i» اشاره به معنای فعل «V_i» دارد؛ نمایه‌ی «j» بیانگر آن است که معنای ساخت با صورت کلّی آن، دارای پیوند است و متغیر «X» نشانگر یک شکاف تهی[1] است که می‌تواند با عناصری از مقولهٔ فعل پُر شود. هنگامی‌که این شکاف با یک فعل پُر می‌شود واژهٔ جدیدی به دست می‌آید و می‌گوییم

۱. Slot

این واژه یک «نمون‌یافتگی»[1] از طرح‌وارهٔ مورد نظر است و این نمون‌یافتگی‌های عینی و بالفعل را «برساخت»[2] می‌نامند. درواقع، نمون‌یافتگی به این معناست که هر واژهٔ مرکّب، نمون‌یافتهٔ یک طرح‌وارهٔ واژه‌سازی است که خود آن طرح‌واره می‌تواند وابسته به طرح‌وارهٔ کلّی‌تری باشد. ازاین‌رو، میان طرح‌واره‌ها روابط مختلفی برقرار است و هر واژهٔ مشتق یا مرکّب، نمون‌یافته‌ی زنجیره‌ای از زیرطرح‌واره‌ها خواهد بود که به‌صورت سلسله‌مراتبی به یکدیگر وابسته‌اند. به عبارتی، طرح‌واره‌های ساختی، ویژگی‌های پیش‌بینی‌پذیر طبقات عناصر واژگانی را مشخص می‌کنند و همچنین تعیین می‌کنند که واژه‌های جدید مشابه چگونه می‌توانند تولید شوند.

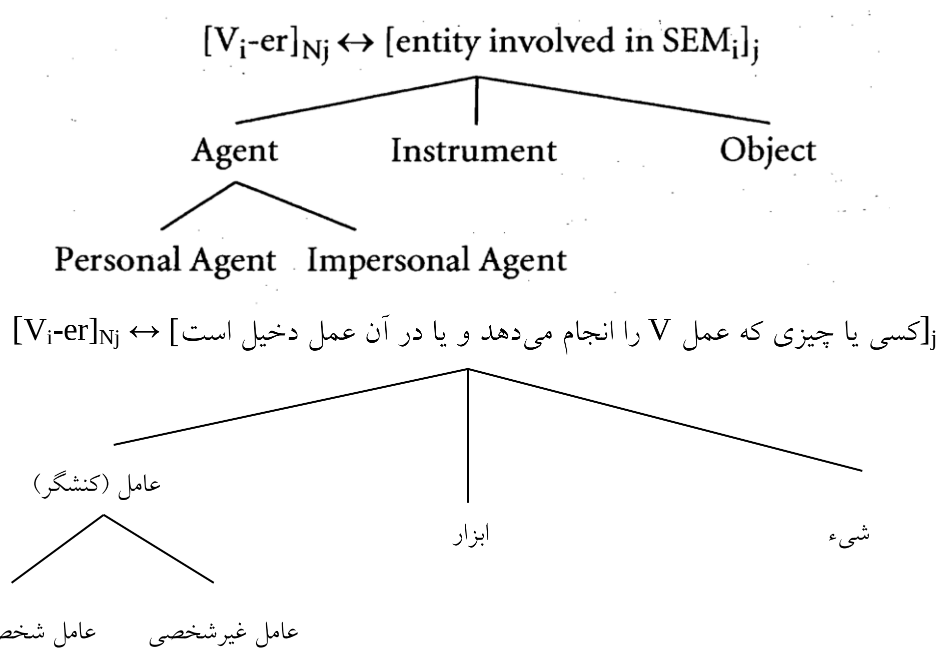
علاوه‌براین، طرح‌واره‌های ساختی می‌توانند بر یک سِری زیرطرح‌واره‌ها تسلط داشته باشند که مشخصات خاص‌تر و اضافی برخی از زیرطبقات عناصر واژگانی را تعیین می‌کنند. این زیرطرح‌واره‌ها برخی تعمیم‌های خاص در خصوص معنی‌شناسی و یا زایایی یک الگو را نشان می‌دهند و موارد استثناء و متفاوت را می‌توان با قائل شدن به مفهوم وراثت پیش‌فرض تبیین کرد. به این صورت در الگوهای واژه‌سازی و در ساختار سلسله‌مراتبی یک ساخت، مشخصات مربوط به هر ویژگی از گره[3] بالاتر به گره پایین‌تر به ارث می‌رسد، مگر اینکه گره پایین‌تر، خود، دارای مشخصات دیگری برای آن ویژگی باشد و در سطح واژه‌ها وراثت پیش‌فرض بدان معنی است که ویژگی‌های یک عنصر واژگانی به‌طور پیش‌فرض از گره‌های مسلط به ارث می‌رسد مگر آنکه مدخل واژگانی یک واژهٔ منفرد، خود، دارای مشخصات دیگری برای آن ویژگی باشد (بوی، ۲۰۱۰: ۲۷). به‌عنوان‌مثال بوی (۲۰۱۰: ۸۰) طرح‌وارهٔ نهایی پیشنهادی برای ساخت اسامی مشتق دارای الگوی $[V\text{-}er]_N$ را در قالب ساختاری سلسله‌مراتبی متشکل از چند زیرطرح‌واره نمایش می‌دهد که هر یک از این زیرطرح‌واره‌ها ویژگی‌های معنایی خاص گروهی از این واژه‌های مشتق را تعیین می‌کنند و انتزاعی‌ترین و عمومی‌ترین طرح‌وارهٔ ساختی عمومی ناظر بر ساخت این اسامی عبارت است از:

[V-er] ↔ [کسی یا چیزی که عمل V را انجام می‌دهد]

این طرح‌وارهٔ عمومی، خود، دارای چندین زیرطرح‌وارهٔ فرعی است که هر یک از این زیرطرح‌واره‌ها به نوبهٔ خود ویژگی‌های خاص و تمایزات معنایی انواع واژه‌های مشتق دارای

۱. Instantiation
۲. Construct
۳. node

ساخت [V-er] را نمایش داده و تعیین می‌کنند. به‌عنوان‌مثال، یک زیرطرح‌واره، ناظر بر ساخت «اسم ابزار» است، زیرطرح‌وارهٔ دیگر ناظر بر ساخت «عامل انسانی/جاندار» و دیگر زیرطرح‌وارها نیز ناظر بر ساخت «عامل غیر جاندار» و یا «شیء» می‌باشند. در شکل (۲) نظام سلسله‌مراتبی طرحواره [V-er] در زبان انگلیسی نمایش داده شده است:



شکل (۲): طرحوارهٔ ساختی اسامی مشتق [v-er] در زبان انگلیسی (بوی، ۲۰۱۰: ۸۰)

تحلیل داده‌ها و بحث

پس از استخراج تمام واژه‌های مرکّبی که نام‌اندام «چشم» به‌عنوان سازهٔ اوّل و یا دوم در آنها ظاهر می‌شود، در این بخش به توصیف و تحلیل تنوّعات معنایی این ترکیبات، نحوهٔ شکل‌گیری آنها و مشخص نمودن طرح‌واره‌ها و زیرطرح‌واره‌ها می‌پردازیم.

مقوله‌بندی واژه‌های دارای الگوی «چشم- X»

در این بخش ابتدا ترکیبات این الگو را از نظر معنا و نوع ارجاعشان طبقه‌بندی می‌کنیم. با نگاهی اجمالی به تمام محصولات این الگو (۴۷ واژه) مشخص می‌شود که به‌جز واژه‌های «چشم‌زخم»، «چشم‌درد»، «چشم‌زهره» و «چشم‌پزشک» که به مقولهٔ «اسم» تعلّق دارند، سایر

محصولات این ساخت «صفت» هستند و بر مفهوم کلّی «ویژگی» دلالت دارند. نکتهٔ درخور توجّه در خصوص این دسته از محصولات که بر مفهوم «ویژگی» دلالت دارند، وجود تنوّعات معنایی متعدّد در آنهاست. به عبارتی، برخی از محصولات این نام‌اندام، دارای ساختار [چشم- بن مضارع] هستند که خود دارای تنوّعات معنایی دوگانه/چندگانه هستند؛ به این صورت که برخی از آنها دارای معنای «عامل-محور» (صفت عاملی) هستند، مانند «چشم‌گیر»، «چشم‌نواز»، «چشم‌چران»، «چشم‌بند»، «چشم‌افروز»، «چشم‌شو(ی)» و غیره...، و برخی دیگر بر مفهوم «کنش‌پذیری» دلالت دارند و دارای معنای کنش‌پذیر-محور هستند، مانند «چشم‌انداز»، «چشم‌آویز»، «چشم‌رس» و «چشم‌افکن». علاوه‌براین، برخی دیگر از ترکیبات متشکل از این نام‌اندام، دارای ساختار [چشم- صفت/صفت مفعولی[1]] هستند و به مقولهٔ «صفت ساده»[2] تعلّق دارند، مانند «چشم‌گرسنه»، «چشم‌پاک»، «چشم‌آبی»، «چشم‌سیاه»، «چشم‌شور»، «چشم‌تنگ»، «چشم‌دریده» و ... . محاسبه‌ی درصد انواع معنا در این ترکیبات نشان می‌دهد که توزیع فراوانی انواع محصولات [چشم-X] به این شرح است: صفت ساده (۶۲٪)، صفت عاملی (۱۵٪)، اسم (۱۳٪) و مفهوم کنش‌پذیر-محور (۸/۸٪).

پس از مقوله‌بندی معنایی واژه‌های مرکّب متشکل از این نام‌اندام و محاسبه درصد فراوانی هر یک از این مقوله‌ها، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان این تنوّعات معنایی متعدّد را توجیه کرد؟ در ادامه به توصیف تنوّعات معنایی ترکیبات «چشم- X» و نحوهٔ شکل‌گیری آنها در چارچوب صرف ساختی با تکیه بر اطّلاعات هم‌زمانی و درزمانی می‌پردازیم.

توصیف الگوی واژه‌سازی «چشم-X» و تنوّعات معنایی آن

پس از مقوله‌بندی ترکیبات «چشم» دو مسأله روشن می‌شود. اوّلین مسأله وجود تنوّع معنایی در الگوی واژه‌سازی «چشم- X» و محصولات آن است. همان‌گونه که در بخش قبلی بیان شد، محصولات این الگوی واژه‌سازی را می‌توان در سه مقولهٔ معنایی «صفت

---

۱. منظور از صفت مفعولی در اینجا همان past participle است، مانند شکسته، بسته، سوخته و غیره.... .

۲. منظور از صفت ساده در اینجا، صفتی است که بر مفهوم "عامل (کنشگر)" و یا بر مفهوم "کنش-پذیر" دلالت نداشته باشد، بلکه صرفاً به صورت یک صفت مطلق ساده، ویژگی های یک پدیده را توصیف کند، مانند "چشم پاک"، "چشم آبی" و غیره.

عامل-محور»، «صفت کنش‌پذیر- محور » و «صفت ساده» قرار داد. دومین مسأله، گوناگونی مقولهٔ نحوی و معنایی سازهٔ دوم در الگوی «چشم- X» است. سازه‌های دوم این الگو، محدود به یک مقولهٔ نحوی یا معنایی خاص نیست؛ بلکه سه مقولهٔ «ستاک فعلی»، «صفت» و «اسم» می‌توانند به‌عنوان سازهٔ دوم در ترکیب شرکت کنند. گرچه فراوانی مقوله‌های صفت و فعل به‌عنوان سازهٔ دوم بیشتر از مقولهٔ اسم است؛ اما سؤالی که با مشاهده‌ی این نکته مطرح می‌شود این است که چرا در مواقعی که مقولهٔ جزء دوم یکسان است، بازهم شاهد بروز تنوّعات معنایی هستیم؟ این تنوّعات معنایی از کجا نشأت می‌گیرد؟ آیا این تنوّعات معنایی منوط به مقولهٔ نحوی و معنایی سازهٔ دوم است و یا از ساخت نشأت می‌گیرد؟ به‌عنوان‌مثال، واژه‌های «چشم‌گیر»، «چشم‌نواز»، «چشم‌چران» و «چشم‌بند» که دارای ساختار مشابه [چشم-بن مضارع] هستند بر مفهوم ویژگی عاملی (انسانی/غیرانسانی) دلالت دارند (عامل انجام عمل X بر روی چشم)؛ درحالی‌که هیچ‌یک از اعضای شرکت‌کننده در ساخت، یعنی نه «چشم» و نه «بن مضارع»، به‌تنهایی بر مفهوم عاملی دلالت ندارند. لذا، با توجّه به مثال‌های یادشده از دستهٔ اوّل که دارای مفهوم «ویژگی عاملی» هستند، به نظر می‌رسد که مفهوم «ویژگی عاملی»، برگرفته از هیچ‌کدام از اجزای ساخت نیست بلکه برگرفته از خودِ ساخت است.

از طرفی، در میان واژه‌هایی که دارای ساختار مشابه [چشم – بن مضارع] بوده و در ظاهر دارای مفهوم «ویژگی عاملی» هستند محصولاتی به چشم می‌خورد که علیرغم شباهت ظاهری در ساخت، اسم هستند و نه صفت و بر مفهوم "کنش-پذیری" دلالت دارند و دارای معنای کنش‌پذیر-محور (هستاری تحت تاثیر عمل X در رابطه با معنای چشم) هستند، مانند «چشم‌آویز»، «چشم‌انداز»، «چشم‌افکن» و «چشم‌رس». به‌عبارت‌دیگر، بعد از بررسی معنای محصولات این الگو، تنوّعات معنایی نمایان می‌گردد که بخشی از این تنوّعات معنایی و معنای دقیق برخی از این ترکیبات فقط بر اساس نوع رابطهٔ بین چشم و سازهٔ X مشخص می‌شود.

نکته درخور توجّه دیگر این است که با نگاهی اجمالی به سایر نام‌اندام‌ها و واژه‌های مرکّب متشکل از آن‌ها که دارای الگوی [X - بن مضارع] هستند به نظر می‌رسد که همین وضعیت دوگانگی معنایی (معنای کنشگر-محور/معنای کنش‌پذیر-محور) وجود دارد، مانند جفت‌واژه‌های «دست‌بوس/دست‌دوز»، «دل‌خراش/دل‌پذیر»، «پابند/پاسوز» و ... که واژه‌های اوّل دارای معنای عاملی (کنشگری) و واژه‌های دوم دارای معنای کنش-پذیری هستند. برای

جزئیات بیشتر و مباحث مفصل‌تر پیرامون چندگانگی معنایی در الگوی ساختی مذکور و چندمعناییِ نام‌اندام‌ها در الگوهای واژه‌سازی و سایر الگوهای ترکیب در زبان فارسی از منظر صرف ساختی نگاه کنید به ایمانی (۱۳۹۷).

با توجّه به مطالب بالا، می‌توان گفت الگوی [چشم- بن مضارع] الگویی «ویژگی‌ساز» است و به نظر می‌رسد معنای برخی از محصولات این الگو، طیّ دو مرحله (در دولایه) رمزگذاری می‌شود. به این صورت که ابتدا بر اساس نوع رابطهٔ بین چشم و X، نقش هر یک از سازه‌ها و ارتباط معنایی دقیق بین آن‌ها نمایان می‌شود و سپس معنای کلّی الگویِ ترکیب [چشم- بن مضارع] که معنای کلّیِ ساخت -ویژگی عاملی (کنندگی) یا کنش‌پذیری (شوندگی) است به این محصولات اعطاء می‌گردد. شایان یادآوری است که در برخی از این ترکیبات، «چشم» مفعولِ عمل X است، مانند «چشم‌نواز» و «چشم‌گیر» و در برخی دیگر، «چشم» متممِ عمل X است، مانند «چشم‌انداز» و «چشم‌آویز»؛ اما الگوی ساختی [چشم- بن مضارع] همواره بیانگر یک ویژگی برای کسی/چیزی اعم از **عامل** (انسان یا غیر انسان)، **مفعول** (انسان یا غیر انسان)، **متمم** (غیر انسان) است. به همین دلیل بهتر است در اینجا برای تعیین معنای دقیق ساخت به‌جای مفاهیم سنّتی مثل فاعل، مفعول، متمم و عامل از مفاهیم و تعاریف معنایی دقیق‌تری استفاده کنیم که بتواند تمام معانی قابل برداشت از محصولات این الگوی واژه‌سازی را در بربگیرد. نکتهٔ درخور توجّه این است که «چشم» در اکثر واژه‌های این مقوله، با معنای واقعی و تحت‌اللفظی خود یعنی «عضو بینایی» در ترکیب ظاهر می‌شود و نه با معنایی خاص و مقید به ساخت. لذا گرچه معنای مشترک «ویژگی تمایزدهنده کسی/چیزی در ارتباط با معنای چشم و عمل X» از تمام محصولات این الگو برداشت می‌شود؛ اما به نظر می‌رسد که به دلیل عدم زایایی این الگو در تولید نوواژه‌ها و علی‌رغم اینکه یک جفت‌شدگی بین صورت و معنای محصولات این الگوی واژه‌سازی رخ داده است، نمی‌توان گفت که یک زیرطرح‌واره یا زیرساخت مستقل برای این محصولات شکل گرفته است.

در ادامه به توصیف تنوّعات معنایی واژه‌هایی که دارای الگوی [چشم- صفت/صفت مفعولی] هستند، می‌پردازیم. واژه‌های این مقوله بر مفهوم کلّی «ویژگی متمایزکنندهٔ انسان در داشتن یک خصیصه مرتبط با معنای چشم و X» دلالت دارند، مانند واژه‌های «چشم‌سیاه»، «چشم‌درشت»، «چشم‌آبی»، «چشم‌چپ»، «چشم‌خمار»، «چشم‌شور»، «چشم‌دریده» و ... . لازم

به توضیح است که «چشم» در اغلب واژه‌های این مقوله نیز همچون مقولۀ قبلی با معنایی خاص و مقید که مختصِ این الگوی واژه‌سازی باشد (معنای مجازی/استعاری) در تمام ترکیبات حاضر نمی‌شود، بلکه در اغلب ترکیبات، با معنای واقعی و تحت‌اللفظی خود به کار می‌رود و در برخی با معنایی استعاری/مجازی (نگاه، توقع، میزان طمع و غیره) ظاهر می‌شود، مانند واژه‌های «چشم‌پاک»، «چشم‌گرسنه» و «چشم‌تنگ». به عبارتی گرچه «چشم» در برخی ترکیبات، تحت سازوکارهای مفهومی استعاره و مجاز از جمله نگاشت‌های «چشم به‌مثابۀ جایگاه حسادت»؛ «چشم به‌مثابۀ جایگاه طمع»؛ «چشم ظرف است»؛ «چشم موجود زنده است» و «چشم حجم است» به کار می‌رود و معنای «ویژگی متمایزکنندۀ انسان» می‌سازد، اما با الگوی منظم و ثابتی به لحاظ معنا در تمام محصولات این الگوی واژه‌سازی شرکت نمی‌کند و علی‌رغم معنای مشترکی که از تمام واژه‌های این الگو برداشت می‌شود -«ویژگی متمایزکنندۀ کسی که چشمش X است»- و همچنین باوجودآنکه یک جفت‌شدگی محدود بین صورت و معنای محصولات این الگوی واژه‌سازی رخ داده است، اما چون این الگو فراوانی و زایایی کافی ندارد و همچنین چون صفت بودن مقولۀ نحوی حاصل، برگرفته از سازۀ دوم است و نه از کلِ ساخت، بنابراین نمی‌توان زیرطرح‌وارۀ مستقل و زیرساخت ویژه‌ای را برای محصولات این الگو قائل شد.

از طرفی دیگر، علاوه بر واژه‌های بیان‌شده چهار واژۀ «چشم‌درد»، «چشم‌پزشک»، «چشم‌زخم» و «چشم‌زهره» که در بخش (۴-۱) ذکر شدند هم به لحاظ ساخت و هم به لحاظ معنا رفتاری متفاوت دارند و در هیچ‌یک از این مقوله‌های معنایی نمی‌گنجند. به عبارتی، این واژه‌ها از محصولات هیچ‌یک از دو الگوی واژه‌سازی بالا محسوب نمی‌شوند، بلکه مجوز ساختشان را از طرح‌واره‌های ساختی دیگری می‌گیرند که در بخش‌های بعدی شرح داده می‌شوند. در ادامه می‌کوشیم به تحلیل مسأله تنوّعات معنایی الگوی [چشم-X] و نحوۀ شکل‌گیری آنها در قالب رویکرد صرف ساختی بپردازیم.

تحلیل الگوی واژه‌سازی و نحوۀ شکل‌گیری تنوّعات معنایی [چشم-X]

در صرف ساختی بوی (۲۰۱۰: ۷۶) برای تحلیل الگوهای صرفی که در محصولات آنها تنوّع معنایی قابل مشاهده است دو رویکرد عمده‌ی «تک‌معنایی» و «چندمعنایی» وجود دارد و حال باید دید در مورد محصولات الگوی واژه‌سازی [چشم-X] کدام رویکرد صادق است و

تنوّعات معنایی موجود در این الگو از کدام نوع است؟ از نوع «چندمعنایی ساختی»؟ و یا «چندمعنایی منطقی»[1]؟

وجود تنوّع معنایی در محصولات الگوی [چشم–X] که به‌طور هم‌زمانی امکان تصوّر و طبقه‌بندی این محصولات را به‌صورت زیرساخت‌های [چشم- بن مضارع] و [چشم- صفت/صفت مفعولی] با معانی چندگانه فراهم می‌کند، ممکن است باعث مطرح شدن این سؤال شود که آیا می‌بایست در الگوی [چشم–X] یکی از این مفاهیم را معنای «سرنمونی» در نظر گرفت و برای سایر معانی ذکرشده، زیرطرح‌واره‌هایی مجزا قائل شد که به‌تدریج از معنای سرنمونی منشعب شده‌اند (چندمعنایی‌شدگی‌منطقی)، یا اینکه این الگو از ابتدا الگویی با قابلیت کاربرد چندگانه بوده است و به همین دلیل واژه‌هایی را تولید می‌کند که به‌طور بالقوّه می‌توانند برای اشاره به بیش از یک مفهوم به کار بروند (چندمعنایی ساختی). ابتدا تحلیل داده‌ها را برمبنای فرض چندمعناشدگی منطقی پی می‌گیریم. برای بررسی عملکرد الگوی واژه‌سازی [چشم–X] از مسیر چندمعنایی‌شدگی منطقی باید سعی کنیم مفهومی را در این ساخت پیدا کنیم که بتوان آن را نقطه‌ی آغاز فعّالیّت این الگو و به‌عبارت‌دیگر هدف اصلی تشکیل آن در نظر گرفت و بدین ترتیب معنای آغازین و مقولهٔ سرنمونی این الگوی واژه‌سازی را مشخص سازیم.

با نگاهی اجمالی به محصولات این الگو می‌توان متوجه شد که اکثر واژه‌های دارای الگوی [چشم- X] صفت هستند. اما با کمی دقت می‌توان متوجه شد که در میان محصولات این الگو، واژه‌هایی نیز وجود دارد که صرفاً کاربرد اسمی دارند و نه صفت، مانند «چشم‌انداز»، «چشم‌افکن» و «چشم‌بند» و از طرفی دیگر، تنوعات معنایی موجود در محصولات این الگو به همین جا ختم نمی شود؛ چرا که در میان محصولات این الگو، واژه‌هایی نیز وجود دارد که دارای هر دو کاربرد اسمی و صفتی می‌باشند، مانند واژهٔ "چشم‌شو(ی)" که بسته به بافت، می‌تواند علاوه بر کاربرد اسمی، به صورت صفتی نیز به کار گرفته شود، مانند واژه‌هایی که در مثال‌های زیر مشخص شده‌اند. مثال (۱) کارکرد اسمی و مثال (۲) کارکرد صفتی از واژهٔ "چشم‌شوی" را نشان می‌دهد:

---

۱. Logical polesemy

مثال (۱): نحوۀ طراحی **دوش و چشم‌شوی اضطراری** یا **چشم‌شور اضطراری** باید به‌صورتی باشد که شستشوی هر دو چشم هم‌زمان انجام شود و مقدار مایعی که آزاد می‌شود نباید کمتر از ۱/۵ لیتر در هر دقیقه به مدّت ۱۵ دقیقه باشد (گوگل، http://tajhizyar.com/lab-equipment/eye-emergency-passion/، دوشنبه، ۹۶/۱۰/۱۱).

مثال (۲): اسپری‌های چشم‌شوی با استفاده از ترکیبی از مواد پلاستیکی همراه با یک بدنه برنج، با پوشش اپوکسی ضدخوردگی ساخته شده‌اند (گوگل، http://parsytech.ir/product/emergency-eye-shower/، دوشنبه ۹۸/۱۱/۲۲).

علاوه بر مثال (۲) در برخی عبارات همچون *"شامپو **چشم‌شوی** کودک"* و *"دستگاه **چشم‌شوی** رومیزی و ایستاده در تجهیزات پزشکی"* که از موتور جستجوگر گوگل به دست آمده‌اند، واژۀ مذکور با کارکرد صفتی، استفاده شده است.

درواقع، کاربرد اسمی این واژه‌ها را می‌توان یا حاصل حذف دانست و یا بر اساس سازوکار مفهومی مجاز توجیه کرد، بدین‌صورت که به واسطۀ وجود سازوکار مجاز، گویشوران یک زبان می‌توانند برای اشاره به یک موجود از یک ویژگی برجسته و تعیین‌کننده در آن کمک بگیرند و دسترسی ذهنی به کلّیت وجودی آن موجود را فراهم کنند. به عبارتی، مجاز مفهومی زیر ناظر بر کاربرد اسمی برخی از محصولات این ساخت است: «ویژگی یک پدیده به‌جای آن پدیده»[۱].

نکته‌ای که فرضیّۀ تبدیل صفت عامل به اسم عامل را به چالش می‌کشد این است که در پیشینۀ پژوهش‌های مرتبط با فرآیند تبدیل، آراء و نظرات مختلف و گاه متناقضی در خصوص تعیین جهت فرآیند تبدیل وجود دارد و تأیید یا ردّ هر یک از فرضیّه‌های موجود در خصوص تعیین جهت فرآیند تبدیل با قاطعیت امکان‌پذیر نیست و نیازمند بررسی‌های درزمانی و پیکره‌ای گسترده است که از حوصلۀ پژوهش حاضر خارج است. در این میان، گرچه همسو با آمبریت (۲۰۱۰) به نظر می‌رسد میان جفت تبدیلی اسم و صفت در برخی واژه‌های مرکّب ساخت [چشم-X] در زبان فارسی شاید جهتی دوسویه وجود داشته باشد، اما در پژوهش

---

۱. DEFINING PROPERTY FOR CATEGORY

حاضر با توجّه به ملاک فراوانی و کاربرد اکثریت محصولات این ساخت در مقولهٔ صفت نسبت به مقولهٔ اسم، عجالتاً، مقولهٔ سرنمونی الگوی [چشم-X] را صفت در نظر می‌گیریم.

علاوه‌براین، مطابق با بوی (۲۰۱۲: ۳۲۵) برای مشخص نمودن معنای دقیق واژه‌های مرکّب، علاوه بر نقش و تأثیر ساخت باید به معنای دقیق هر یک از سازه‌های ترکیب، رابطهٔ بین آنها و بافت نیز توجّه کرد. با توجّه به این مطلب می‌توان به نقش «چشم» و سهم معنایی این نام‌اندام به‌عنوان جزء اوّل یا دومِ ساخت اشاره کرد که تا حدود زیادی متأثر از دانش دائره‌المعارفی و بافت فرهنگی گویشوران فارسی‌زبان است. به‌عنوان‌مثال «چشم» در فرهنگ فارسی‌زبانان به‌مثابهٔ جایگاه حسادت و طمع به کار می‌رود و همچنین این نام‌اندام در برخی مفهوم‌سازی‌های مربوط به ویژگی‌های شخصیتی نیز شرکت می‌کند، مانند واژه‌های «چشم‌تنگ»، «چشم‌شور»، «بدچشم»، «چشم‌گرسنه» و «چشم‌سیر» که به مفاهیم «حسادت» و «طمع» اشاره دارند و واژه‌های «چشم‌دریده»، «چشم‌سفید»، «چشم‌بسته»، «هرزه‌چشم»، «هیزچشم»، «چشم‌چران» و «چشم‌پاک» نیز به برخی ویژگی‌های شخصیتی مانند متانت، ادب، تجربه و ... دلالت دارند. بدین ترتیب بخش قابل ملاحظه‌ای از مفهوم‌سازی‌های مربوط به برخی ویژگی‌های شخصیتی در زبان فارسی از رهگذر تغییرات معنایی «چشم» و به واسطهٔ عملکرد سازوکارهای مفهومی مجاز و استعاره شکل می‌گیرد (شریفیان، ۲۰۱۱: ۱۸۴-۱۸۶).

بر همین اساس می‌توان در خصوص بخش اعظم واژه‌های مرکّب الگوی [چشم-X] که در مقولهٔ معنایی صفت ساده جای می‌گیرند و دربردارندهٔ مفهوم «ویژگی متمایزکنندهٔ شخص» هستند، این‌گونه استدلال کرد که در برخی از این ترکیبات، «چشم» با معنای تحت‌اللفظی و واقعی خود -عضو حسی و بینایی- در ساخت حاضر نمی‌شود، بلکه تحت عملکرد سازوکارهای مفهومی مختلفی که در بخش پیشین گفته شد، معانی مجازی و استعاری پیدا می‌کند و با این معانی مجازی/استعاری به‌عنوان سازهٔ اوّل در ترکیب ظاهر می‌شود و درنتیجه‌ی تعامل این معانی با معنای جزء دومِ ترکیب، معنای «ویژگی متمایزکنندهٔ X» شکل می‌گیرد.

با مطالب ذکرشده در این بخش، روشن می‌شود که مفهوم «ویژگی متمایزکنندهٔ هستارمرتبط با معنای چشم و X» انتزاعی‌ترین معنایی است که از تمام محصولات این الگو برداشت می‌شود و تا به اینجا می‌توان آن را معنای سرنمونی الگوی [چشم-X] در نظر گرفت و احتمالاً سایر معانیِ قابل برداشت از این ساخت، به واسطهٔ بسط روابط مفهومی (سازوکارهای استعاره

یا مجاز) و یا عوامل غیر معنایی مانند «حذف»، «هم‌نامی‌شدگی»، «قرض‌گیری» و یـا «ترجمـه‌ی قرضی از آن» نشأت گرفته‌اند؛ اما برای اثبات و تأیید هرکدام از ایـن دو فـرض، ابتـدا بایـد بـه تقدّم و تأخّر زمانی پیدایشِ زیرالگوهای واژه‌سازی [چشم-بن مضارع] و [چشم-صفت/صـفت مفعولی] و نحوهٔ شکل‌گیری آنها بپردازیم.

بدین منظور تمام محصولات این دو زیرالگو را در متون کهن زبان فارسـی از قـرن چهـارم تاکنون که نگارنده به آنها دسترسی داشته است، مورد جستجو قـرار مـی‌دهـیم و بـا اسـتفاده از اطّلاعات و منابع تاریخی موجود به ذکر نمونه‌هایی از هر دو زیرالگو و زمان احتمـالی حضـور این واژه‌ها در زبـان فارسـی مـی‌پـردازیم. حضـور واژه‌هـای «چشـم‌افـروز»، «چشـم‌افسـا» و «چشم‌بند» با معنای عاملی در نمونه‌های زیر همگی شاهدی بر اثبات وجـود و فعّالیّـت الگـوی [چشم- بن مضارع] از قرن ششم تاکنون در زبان فارسی است:

شاهد (۱):

مـرا چشـمی و چشـمم را چراغـی چـراغ چشـم و **چشـم‌افـروز** بـاغی

(نظامی، نقل از دهخدا: ۱۹۵/۱۵)

شاهد (۲):

چـو داد اندیشـه‌ی جـادو دمـاغم ز **چشـم‌افسـا**ی آن لعبـت فـراغم

(نظامی، نقل از دهخدا: ۱۹۵/۱۵)

شاهد (۳):

شـبی در چـادر قیـری نهفتـه چـو زیـر **چشـم‌بنـد**ی چشـمِ خفتـه

(عطّار، نقل از دهخدا: ۱۹۵/۱۵)

اما در خصوص سایر محصولات این الگو که دارای معنای کـنش‌پـذیری هسـتند، از جملـه واژه‌های «چشم‌افکن»، «چشم‌انداز» و «چشم‌آویز»، پس از جستجو در متون کهن زبـان فارسـی از قرن چهارم تاکنون تنها یـک شـاهد بـرای واژهٔ «چشـم‌آویـز» یافـت شـد و بـرای واژه‌هـای «چشم‌انداز» و «چشم‌افکن» فقط در میان متون اخیـر فارسـی شـواهدی موجـود اسـت کـه در قسمت زیر ارائه می‌شوند:

شاهد (۴):

سحر چشمان تو باطل نکند **چشم‌آویـز** مست چندانکه بکوشند نباشد مستور

(سعدی، نقل از دهخدا: ۱۹۵/۱۵)

شاهد (۵):

«در **چشم‌افکن** ملال‌انگیز خاطرم طوفانی درگرفته» (نقل از *فرهنگ سخن*: ۲۳۵۰/۶).

شاهد (۶):

«پس از موفقیت در کنکور، **چشم‌انداز** تازه‌ای پیش رویم گسترده شد» (نقل از *فرهنگ سخن*: ۲۳۵۰/۶).

با توجّه به شواهد بالا، به نظر می‌رسد که الگوی [چشم- بن مضارع] در ابتدا فقط محصولاتی با معنای عاملی تولید می‌کرده است؛ اما به‌مرورزمان و پس از مدّتی این الگوی واژه‌سازی، بسط و گسترش معنایی یافته است و محصولاتی با معنای کنش‌پذیری را نیز تولید می‌کند که البتّه چون فراوانی پایین‌تری نسبت به محصولات عامل-محور دارند، انشعابی در این الگو ایجاد نمی‌گردد و این محصولات همچنان ذیل همین الگوی واژه‌سازی قرار می‌گیرند؛ اما این امکان وجود دارد که در صورت برخورداری این واژه‌ها از بسامد و زایایی کافی، گویشوران برای این دسته از واژه‌ها، انشعابی زیرطرح‌واره‌ای در واژگان خود تشکیل دهند که در آن، معنای این محصولات (معنای کنش‌پذیر-محور) جایگزین ویژگی‌های معنایی پیش‌فرض آن الگوی واژه‌سازی اصلی شود.

حال به شرح شواهد و زمان احتمالی پیدایش برخی از محصولات [چشم – صفت/صفت مفعولی] مانند «چشم‌تنگ»، «چشم‌دریده»، «چشم‌ترس» و ... در زبان فارسی می‌پردازیم. با استناد به شواهد تاریخی موجود از متون کهن فارسی که حاکی از حضور و فعّالیّت این الگو در تولید محصولاتی با معنای «ویژگی متمایزکنندۀ کسی که چشمش X است»، مشخص می‌گردد که این الگو از قرن ششم تابه‌حال وجود داشته است و برای اثبات حضور آن می‌توان به شواهد زیر اشاره کرد:

شاهد (۷):

گفت کای **چشم‌تنگ** تاتاری　　　مست چندانکه بکوشند نباشد مستور

(نظامی، نقل از دهخدا: ۱۹۸/۱۵)

شاهد (۸):

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت　　　**چشم‌دریده** ادب نگاه ندارد

(حافظ، نقل از دهخدا: ۱۹۹/۱۵)

شاهد (۹):

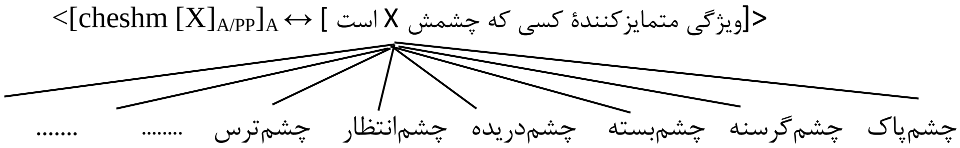
حال پس از چند افزایش قیمت مسکن در دهه‌ی گذشته مـردم **چشـم‌تـرس** شده‌اند و به نظر می‌رسد از افزایش قیمت مسکن هراس دارند و سعی مـی‌کننـد هر طور که شده، حتّی، یک واحد مسکونی کوچک بخرند و صاحب‌خانه شـوند (*http://www.eghtesadnews.com*، جمعه، ۹۶/۱۰/۰۸).

نکته‌ای که در شواهد مورد بررسی در خصوص واژه‌های «چشم‌انتظار» و «چشـم‌تـرس» بـه چشم می‌خورد این است که این واژه‌ها نسبت بـه سـایر واژه‌هـای هـم‌گـروه خـود در الگـوی $[\text{cheshm}\ [X]_{A/PP}]_A$ متأخّرتر هستند و در متون کهن فارسـی، شـاهدی بـرای آنهـا موجـود نیست. علاوه‌براین، این دو واژه به لحاظ صورت و معنا نیز اندکی متفـاوت از سـایر واژه‌هـای این الگو هستند. از این لحاظ که سازهٔ دوم ترکیب در این دو واژه بر خلاف سـایر محصـولات این الگو، اسم است و نه صفت؛ اما اگرچه مقولهٔ نحوی سازهٔ دوم در این دو واژه، اسـم اسـت اما مقولهٔ نحوی واژهٔ مرکّـب حاصـل همچـون سـایر محصـولات ایـن الگـو، صـفت اسـت و مادامی‌که مقولهٔ یک واژهٔ مرکّب تغییر نکند، می‌توان با قائل بودن به مفهوم وراثت پیش‌فرض و همچنین سازوکار تقریب این‌گونه محصولات را ذیل همین الگو انگاشت.

نکته قابل ذکر در خصوص متفاوت بودن دو واژهٔ «چشم‌ترس» و «چشـم‌انتظـار» بـه‌عنـوان محصولات الگوی واژه‌سازی $[\text{cheshm}\ [X]_{A/PP}]_A$ این است که در برخی موارد ممکن اسـت با واژه‌هایی مواجه شویم که به‌عنوان محصولات یک الگو یا زیرالگو تلّقی شـوند، امـا بـه‌طـور کامل از ویژگی‌های آن الگوی واژه‌سازی تبعیت نکرده و با آن مطابقت کامل نداشته باشـند. در رویکرد صرف ساختی با قائل بودن به پیش‌فرض بودن ماهیّت وراثت می‌توان بـدون از دسـت دادن تعمیم کلّی مربوط به اکثریت واژه‌هایی که کاملاً منطبق با یک طرح‌واره صـرفی هسـتند و همچنین با در نظر گرفتن ویژگی‌های خاص و متفاوت با ویژگـی‌هـای پـیش‌فـرض طـرح‌واره عمومی، وجود چنین واژه‌هایی را توجیه کرد. لنگکر (۱۹۸۷ الف: ۶۹) نیز چنین سـازوکاری را تحت عنوان «مجوز ناقص» مطرح کرده است و چنین استدلال می‌کند که نیـازی نیسـت مـوارد منفرد به یک طرح‌واره برای دریافت مجوز تولیـد از طـرف آن طـرح‌واره و پـذیرش از سـوی جامعه‌ی زبانی به‌طور کامل از ویژگی‌های آن طرح‌واره تبعیت کننـد. رینـر (۲۰۰۵: ۴۳۰–۴۳۱)

نیز چنین پدیده‌ای را حاصل فرآیند «تقریب» می‌داند که طبق آن، واژه‌های ابداع‌شده بر اساس یک الگوی واژه‌سازی لزوماً با آن الگو تناظر یک‌به‌یک ندارند.

به عبارتی، این عدم تطابق واژه‌های «انتظار» و «ترس» با مقولهٔ نحوی پیش‌فرض الگوی واژه‌سازی $[cheshm\ [X]_{A/PP}]_A$ برای عنصری که به‌عنوان سازهٔ دوم در این الگو شرکت می‌کند را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که از زمان آغاز فعّالیّت الگوی یادشده، در ابتدا فقط عناصری با مقولهٔ واژگانی صفت به‌عنوان سازهٔ دوم در این الگوی واژه‌سازی شرکت می‌کرده‌اند اما به‌تدریج و با گسترش فعّالیّت آن، اسامی انتزاعی مانند «ترس» و «انتظار» نیز در این الگو وارد شده‌اند و مقولهٔ نحوی پیش‌فرض این الگو برای عناصری که به‌عنوان سازهٔ دوم شرکت می‌کنند، نادیده گرفته می‌شود؛ بنابراین با قائل شدن به پیش‌فرض بودن ماهیّت وراثت تشکیل واژه‌هایی مانند «چشم‌انتظار» و «چشم‌ترس» علی‌رغم داشتن ویژگی‌های صوری خاص که متفاوت از مقولهٔ نحوی پیش‌فرض این الگو برای عنصری است که به‌عنوان سازهٔ دوم در ترکیب شرکت می‌کند، تحت نظارت همین الگوی واژه‌سازی رخ می‌دهد و این واژه‌ها نیز در کنار دیگر واژه‌های مجموعه صفات متشکل از [چشم- صفت/صفت مفعولی] در واژگان ذهنی گویشوران زبان فارسی و مستقیماً در زیر همین الگو جای می‌گیرند.



شکل (۳): نمودار طرح‌وارهٔ ساختی الگوی ترکیب [چشم- صفت/صفت مفعولی].

در تحلیل دقیق‌تر طرحواره شکل (۳)، می‌توان چنین استدلال کرد که در واقع، بوی (۲۰۱۰) با مطرح کردن مفاهیم «وراثت پیش‌فرض»، «انگیختگی مدرج» و «مجوز ناقص»، امکان تولید نمونه‌های ظاهراً استثناء و مرتبط با برخی الگوهای واژه‌سازی را توجیه می‌کند و معتقد است که تطابق نظام‌مند قابل مشاهده در محصولات یک الگوی واژه‌سازی با ویژگی‌های آن الگو به این معنی نیست که آن الگو به صورت قانونی از پیش‌تعیین‌شده و غیرقابل انعطاف عمل می‌کند و مشاهده محصولاتی که با الگوی مربوط به خود در مطابقت کامل نیستند نیز نشانه نقض عملکرد آن الگو نیست، بلکه با در نظر گرفتن پیش‌فرض بودن مفهوم وراثت و

قابلیت جابه‌جایی ویژگی‌های پیش‌فرض با ویژگی‌های جدید به دلایل مفهومی و همچنین قائل شدن به نقش انگیزشی برای طرحواره‌های ساختِ واژه و مدرج بودن این مفهوم، روشن می‌شود که الگوهای واژه‌سازی از ماهیتی پویا و قابل‌تحول برخوردارند و مرزهای مقوله‌های حاصل از آنها قابل جابه‌جایی است. با این اوصاف، واژه‌های «چشم‌انتظار» و «چشم‌ترس» که دارای صورت ساختی $[N\text{-}N]_A$ هستند را می‌توان با قائل شدن به مفهوم وراثت پیش‌فرض، در ذیلِ زیرطرحوارهٔ ساختی $[\text{cheshm } [X]_{A/pp}]_A$ جای داد.

بر اساس شواهد تاریخی موجود دال بر حضور و فعّالیّت هر یک از دو الگوی مذکور ([چشم- بن مضارع] و [چشم- صفت/صفت مفعولی])، می‌توان دریافت که این دو الگوی واژه‌سازی تقدّم و یا تأخّر زمانی نسبت به یکدیگر ندارند و از قرن ششم تاکنون هر دو الگو وجود داشته‌اند؛ بنابراین، هیچ‌کدام از دو الگوی ناظر بر محصولات [چشم-X] را نمی‌توان برگرفته از دیگری دانست چون هرکدام از این دو الگو، به‌صورت مستقل و مستقیماً از خودِ الگوی اصلی منشعب شده‌اند. علاوه‌براین، هیچ‌گونه شواهد تاریخی و درزمانی دال بر انشعاب یکی از این دو مفهوم از دیگری و یا دلایلی که حاکی از وجود بسط استعاری و یا هرگونه بسط روابط مفهومی در بین محصولات این الگو و یا زیرالگوهای موجود باشد، مشاهده نمی‌شود؛ و تنها موردی که در این الگوی واژه‌سازی بسط استعاری رخ می‌دهد مربوط به دو واژهٔ «چشم‌بند» و «چشم‌شو(ی)» است که درواقع حاصل بسط استعاری عامل انسانی به عامل غیرانسانی هستند.

بنابراین فرض چندمعنایی‌شدگی منطقی رد می‌شود و به نظر می‌رسد که مسألهٔ تنوّعات معنایی و نحوهٔ شکل‌گیری محصولات الگوی واژه‌سازی [چشم-X] را شاید بتوان حاصل رویکرد چندمعناشدگی ساختی انگاشت؛ اما گرچه در نگاه اوّل به نظر می‌رسد دلیل اصلی به وجود آمدن الگوی مرکّب [چشم-X] به‌کارگیری آن در توصیف هستاری از روی ویژگی متمایز آن است و این الگوی واژه‌سازی از اساس الگویی صفت‌ساز (ویژگی‌ساز)، مستقل و چندمنظوره است، این تنوّعات معنایی و چندمعناشدگی در میان محصولات این الگو را نه می‌توان از نوع چندمعناشدگی منطقی تلّقی کرد و نه از نوع چند معناشدگی ساختی، چون هیچ‌گونه زیرطرح‌وارهٔ مستقل و یا زیرساخت ویژه‌ای برای محصولات نام‌اندام «چشم» شکل نگرفته است. به عبارتی، تنوّعات معنایی متعدّد و محصولات مختلف الگوی واژه‌سازی

[چشم-X] را می‌توان صرفاً مواردی از نمون‌یافتگی‌های عینی برگرفته از برخی طرح‌واره‌های عمومی‌تر و انتزاعی‌تر همچون طرح‌واره‌های $[N\text{-}N]_N$، $[X\text{-}V]_A$، $[N\text{-}X]_A$ و $[X\text{-}N]_A$ تلّقی کرد که ناظر بر ساخت بخش قابل ملاحظه‌ای از انواع واژه‌های مرکّب در زبان فارسی هستند و درواقع، محصولات مختلف الگوی واژه‌سازی [چشم-X] مجوز ساختشان را از این الگو نمی‌گیرند، بلکه مجوز ساختشان را از طرح‌واره‌های عمومی‌تر و انتزاعی‌تری می‌گیرند که هر یک از این طرح‌واره‌های عمومی و انتزاعی بهنوبهٔ خود زیرطرح‌واره‌ای مستقل از انتزاعی‌ترین و عمومی‌ترین طرح‌واره ممکن برای تولید تمام واژه‌های مرکّب در زبان فارسی (طرح‌وارهٔ $[[X]_i\ [Y]_j]$) محسوب می‌شود. به‌عنوان‌مثال، واژه‌های «چشم‌زخم»، «چشم‌پزشک»، «چشم‌درد»، «چشم‌زهره» و «چشم غرّه» به دلیل نداشتن فراوانی کافی و همچنین چون دارای نظم و الگوی معنایی ثابتی نیستند درنتیجه، منجر به شکل‌گیری زیرساختِ جدید و یا زیرطرح‌واره‌ای مستقل نمی‌شوند و تولید این محصولات دلایل دیگری دارد. به‌عنوان‌مثال واژهٔ «چشم‌زخم»، ترجمه‌ی قرضی واژهٔ «العین‌اللامه» از زبان عربی به فارسی است.

مقوله‌بندی واژه‌های دارای الگوی «X- چشم»

واژه‌های مرکّب دارای الگوی [X- چشم] (جمعاً ۱۹ واژه)، بر خلاف محصولات الگوی [چشم-X] فراوانی بسیار پایین‌تری دارند و تمام این محصولات دارای الگوی [اسم/صفت- چشم] هستند. علاوه‌براین، از نظر مقولهٔ معنایی و نوع ارجاعشان، محصولات این الگو نیز همچون محصولات الگوی [چشم-X] بر مفهوم «ویژگی» -معمولاً ویژگی‌های ظاهری یا ویژگی‌های شخصیتی مربوط به برخی حوزه‌های مفهومی مانند «حسادت»، «متانت» و «طمع»- دلالت دارند، مانند «بدچشم»، «پیرچشم»، «تنگ‌چشم»، «تیزچشم»، «زاغ‌چشم»، «گاوچشم»، «گربه‌چشم» و ... . با توجّه به الگوی ثابت و رابطهٔ یکسانی که بین صورت و معنای این گروه-واژه‌ها وجود دارد، در نگاه اول، این‌گونه به نظر می‌رسد که کلّیه‌ی عوامل و شرایط لازم برای شکل‌گیری یک زیرساخت مستقل که در بخش‌های پیشین از آن یاد شد در این الگو موجود است. شایان یادآوری است که از جمله‌ی مهم‌ترین شرایط و عناصر لازم برای تشکیل یک زیرساخت مستقل عبارت‌اند از: ۱- فراوانی کافی و زایایی در تولید نوواژه‌های موجود یا ممکن، ۲- داشتن معنای کلّی (ساختی)[۱] و ۳- رابطهٔ نظام‌مند بین صورت و معنا یا به

۱ holistic meaning

عبارتی جفت‌شدگی صورت-معنا که قابلیت تعمیم و گسترش به سایر محصولاتی که دارای الگوی ساختی یکسانی می‌باشند را داشته باشد (بوی، ۲۰۱۰). در الگوی واژه‌سازی [X–چشم] مقولهٔ نحوی تمام محصولات حاصل از آن، بدون در نظر گرفتن مقولهٔ معنایی و مقولهٔ نحوی سازهٔ اوّل، به‌طور ثابت متعلّق به مقولهٔ صفت است و به لحاظ معنایی بر مفهوم مشترک «ویژگی متمایزکنندهٔ کسی/چیزی» دلالت دارند. بر همین اساس در ابتدا ممکن است این‌گونه به نظر برسد که می‌توان از تمام محصولات این الگوی واژه‌سازی یک زیرطرح‌واره ساختی مستقل را انتزاع کرد، اما در ادامه مشخص می‌گردد که این فرض نادرست است و از محصولات این الگو، هیچ‌گونه زیرطرح‌واره و یا زیرساخت ویژه‌ای انتزاع نمی‌گردد.

توصیف الگوی واژه‌سازی [X–چشم] در صرف ساختی

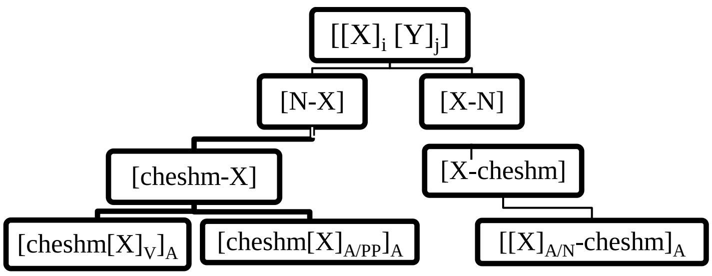
با توجّه به توضیحات گفته شده در بخش (۴-۴)، همان‌گونه که ملاحظه می‌شود محصولات الگوی [X–چشم] همگی از الگوی منظّم و ثابتی تبعیت می‌کنند و برخلاف الگوی [چشم– X]، تنوّعات معنایی متعدّدی در میان محصولات این الگو مشاهده نمی‌شود. علاوه‌براین، تمام واژه‌های این الگو، صفت هستند. به عبارتی، هیچ‌گونه انشعابی در این الگو ایجاد نمی‌گردد و می‌توان معنای کلّی «ویژگی متمایزکنندهٔ کسی/چیزی که چشمش X (مانند X) است» را از تمام محصولات این الگو برداشت کرد؛ اما همان‌گونه که در بخش پیشین بیان شد، نمی‌توان برای محصولات این الگو، قائل به وجود یک زیرطرح‌وارهٔ مستقل بود. به عبارتی، گرچه کلّی‌ترین معنایی که می‌توان از تمام ترکیبات نام‌اندام «چشم» برداشت کرد عبارت است از: «ویژگی متمایزکنندهٔ هستار مرتبط با معنای X و چشم»، اما به دلیل فراوانی پایین و عدم زایایی این الگو در تولید نوواژه‌ها و همچنین، چون صفت بودن مقولهٔ نحوی حاصل، درواقع برگرفته از صفت بودن سازهٔ اوّل است و نه از ساخت، بنابراین نمی‌توان هیچ‌گونه زیرطرح‌وارهٔ مستقل و زیرساخت ویژه‌ای را برای محصولات این الگو قائل شد. در ادامه به چگونگی و منشأ شکل‌گیری محصولات این الگو پرداخته می‌شود.

تحلیل الگوی واژه‌سازی و نحوهٔ شکل‌گیری محصولات [X–چشم]

با توجّه به توضیحات ذکرشده در بخش‌های (۴-۵) و (۴-۶)، اگرچه محصولات الگوی [X–چشم] همگی از الگوی منظم و ثابتی تبعیت می‌کنند و برخلاف الگوی [چشم–X]، تنوّعات معنایی در میان محصولات این الگو مشاهده نمی‌شود؛ اما درواقع هیچ‌گونه

جفت‌شدگی صورت-معنایِ نظام‌مند در محصولات این الگو مشاهده نمی‌شود و محصولات این الگو، نَه دارای چندمعناشدگی منطقی هستند و نَه چندمعناشدگی ساختی، چون هیچ‌گونه زیرطرح‌وارهٔ مستقل و یا زیرساخت ویژه‌ای شکل نمی‌گیرد. به عبارتی، محصولات الگوی واژه‌سازی [X–چشم] را می‌توان صرفاً مواردی از نمون‌یافتگی‌های عینی برگرفته از طرح‌وارهٔ عمومی‌تر و انتزاعی‌تر $[X\text{-}N]_A$ تلّقی کرد که ناظر بر ساخت بخش قابل‌ملاحظه‌ای از انواع واژه‌های مرکّب در زبان فارسی است و این‌گونه محصولات درواقع مجوز ساختشان را از این طرح‌وارهٔ فوقانی‌تر و انتزاعی‌تر می‌گیرند و نه از الگوی واژه‌سازی [X–چشم]. نکتهٔ درخور توجّهی که از این تحلیل‌ها به دست می‌آید این است که در نظام ساختی الگوهای مختلف واژه‌سازی متشکل از نام‌اندام‌ها از جمله «چشم»، همواره چنین نیست که با زیرطرح‌واره‌ها و زیرساخت‌های مستقل و سلسله‌مراتبی روبرو باشیم. در پایان، گرچه انتزاعی‌ترین معنایی که می‌توان از ترکیبات نام‌اندام «چشم» (الگوهای [چشم–X] و [X–چشم]) برداشت کرد عبارت است از: «ویژگی متمایزکنندهٔ هستار مرتبط با معنای X و چشم» و در این مقطع از زمان می‌توان ساختار سلسله‌مراتبی ذیل را برای واژه‌های مرکّب متشکل از این نام‌اندام در زبان فارسی به شرح زیر پیشنهاد داد:

همان‌گونه که در تحلیل‌های ارائه‌شده در قسمت تحلیل داده‌ها گفته شد، درواقع هیچ‌گونه زیرطرح‌وارهٔ ساختی مستقلی برای ترکیبات «چشم» شکل نمی‌گیرد.



شکل (۴): نمودار ساختار سلسله‌مراتبی ترکیبات نام‌اندام «چشم» در زبان فارسی.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تنوّعات معنایی ترکیبات نام‌اندام «چشم» و همچنین تعیین طرح‌وارهٔ ساختی عمومی و زیرطرح‌واره‌های ناظر بر دو زیرساخت [چشم–X] و [X–چشم]

در چارچوب صرف ساختی بوی (۲۰۱۰) انجام شد. مسأله‌ای که پس از مقوله‌بندی معنایی واژه‌های حاصل از این دو زیرساخت مشاهده شد، وجود تنوّعات معنایی متعدّد و غیر نظام‌مند بود. در ادامه، پس از بررسی دقیق‌ترِ تنوّعات معنایی محصولات این دو زیرساخت، مشخص شد که رویکرد چندمعنایی‌شدگی منطقی در ترکیبات «چشم» مطرح نیست و بر اساس اطّلاعات و شواهد تاریخی موجود در متون کهن زبان فارسی از قرن چهارم تاکنون، این دو زیرساخت و محصولات آنها هیچ‌گونه تقدّم و یا تأخّر زمانی نسبت به یکدیگر ندارند و به دلیل عدم وجود رابطهٔ معنایی ثابت در میان ترکیبات این نام‌اندام، هیچ‌گونه جفت‌شدگی صورت-معنای نظام‌مندی شکل نمی‌گیرد، چون دو الگوی مزبور، زایایی کافی برای تولید نوواژه‌های جدید با معنای ثابت و نظام‌مند را ندارند. علاوه‌براین، محصولات این نام‌اندام، معنایی متفاوت از معنای محصولات برگرفته از ساخت‌های فوقانیِ انتزاعی‌تر و کلّی‌تری همچون ساخت‌های $[N\text{-}N]_N$ و یا $[N\text{-}V]_A$ ندارند و «چشم» در اغلب این ترکیبات دارای معنایی مختص و مقیّد به ساخت (معنای مجازی و استعاری) نیست؛ بلکه اغلب با معنای واقعی و تحت‌اللفظی خود در ترکیب ظاهر می‌شود و به همین دلیل هیچ‌گونه طرح‌وارهٔ ساختی عمومی و یا زیرطرح‌وارهٔ مستقلی از ترکیبات آن انتزاع نمی‌شود و لذا محصولات متشکل از این نام‌اندام را می‌توان، صرفاً، مواردی از نمون‌یافتگی‌های عینیِ برگرفته از طرح‌واره‌های ساختی عمومی و یا زیرطرح‌واره‌های انتزاعی فوقانی‌تری همچون $[X\text{-}V]_A$، $[N\text{-}X]_N$، $[N\text{-}X]_A$ و $[N\text{-}N]_N$ تلّقی کرد که مجوز ساختشان را از آن‌ها می‌گیرند و نه از الگوهای واژه‌سازی متشکل از این نام‌اندام ([چشم-X] و [X-چشم]).

بنابراین، فرضیّهٔ پژوهش مبنی بر وجود نوعی چندمعنایی ساختی رد می‌شود. همچنین، مشخص شد محصولات الگوی [چشم-بن مضارع] که اغلب دارای دوگانگی معنایی (ویژگی عامل-محور/ کنش‌پذیر-محور) هستند؛ درواقع منشعب از زیرطرح‌وارهٔ مستقل و انتزاعی [X- بن مضارع] می‌باشند که الگویی زایا و فعّال برای واژه‌سازی در زبان فارسی است و کارکرد اصلی آن، تولید محصولاتی با معنای دوگانه در سطح ساخت‌ها و زیرساخت‌های انتزاعی است. در پایان، همسو با رینر (۲۰۰۵) مشخص شد که تغییر معنایی در الگوهای واژه‌سازی و چندمعنایی‌شدگی، علاوه بر عوامل و سازوکارهای معنایی از قبیل استعاره، مجاز، تقریب و بازتحلیل، می‌تواند به دلیل عوامل غیر معنایی نظیر حذف، هم‌نامی‌شدگی، قرض‌گیری

و ترجمه‌ی قرضی نیز حاصل شود، به‌عنوان‌مثال بر اساس توضیحاتی که ذیل مدخل‌واژه‌های «چشم‌زخم» و «چشم‌آویز» در *لغت‌نامه‌ی دهخدا* ارائه شده است، «چشم‌زخم» ترجمه‌ی قرضی «العین‌اللامه» از زبان عربی به فارسی و «چشم‌آویز» حاصل فرآیند بازتحلیل است.

کتاب‌نامه

۱- امیرارجمندی، س. ن.، و عاصی، م. (۱۳۹۲). زایایی فرآیند ترکیب در زبان فارسی. *زبان‌شناخت*، ۴(۱)، ۱-۱۴.

۲- انوری، ح. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.

۳- ایمانی، آ.، رفیعی، ع.، و عموزاده، م. (۱۳۹۷). تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات نام‌اندام «دل» در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبانی*، ۹(۲)، ۲۳-۴۳.

۴- ایمانی، آ.، و رفیعی، ع. (۱۳۹۸). تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات نام‌اندام «سر» در زبان فارسی. *زبان‌پژوهی*، ۱۱(۳۳)، ۱۲۹-۱۵۹.

۵- ایمانی، آ. (۱۳۹۷). تحلیلی ساخت‌محور از ترکیبات غیرفعلی نام‌اندام‌ها در زبان فارسی. *رساله دکتری رشته زبانشناسی همگانی*، دانشگاه اصفهان.

۶- بامشادی، پ. و قطره، ف. (۱۳۹۶). چندمعنایی پسوند «- ی» فارسی: کندوکاوی در چارچوب ساختواژهٔ ساختی. *جستارهای زبانی*، شمارهٔ ۴۲، ۲۸۹-۲۶۵.

۷- بامشادی، پ. و داوری اردکانی، ن. (۱۳۹۷). رویکردی ساختی- شناختی به پسوند «- گار» در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبانی*، ۹(۲)، ۶۶-۴۵.

۸- ترابی، س. (۱۳۹۳). بررسی عملکرد وندهای اشتقاقی اسم عامل ساز زبان فارسی در چارچوب صرف ساخت‌محور. *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی*. دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

۹- دهخدا، ع. ا. (۱۳۵۱). *لغت‌نامه*. تهران: نشر دانشگاه تهران.

۱۰- رفیعی، ع.، و ترابی، س. (۱۳۹۴). وراثت و انگیختگی رابطه صورت و معنی در واژگان: نمونه‌هایی از واژه‌سازی زبان فارسی. *نشریهٔ علم زبان*، ۲(۳)، ۴۹-۶۴.

۱۱- رفیعی، ع. (۱۳۹۱). صرف ساخت-محور: شواهدی از فرآیندهای واژه‌سازی در زبان فارسی. *مجموعه مقالات هشتمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی. ۳۲۷-۳۳۶.

۱۲- سبزواری، م. (۱۳۸۸). ترکیب‌پـذیری معنـایی در اسـامی مرکّـب فارسـی امـروز. *رسـالهٔ دکتـری زبان‌شناسی همگانی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

۱۳- طباطبایی، ع. (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکّب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۱۴- طباطبایی، ع. (۱۳۹۳). *ترکیب در زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱۵- کشانی، خ. (۱۳۷۲). *فرهنگ زانسو*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۱۶- ناتل خانلری، پ. (۱۳۵۱). *دستور زبان فارسی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

١٧- Adams, V. (١٩٧٣). *An introduction to modern English wordformation*. London: Longman.

١٨- Arcodia, C. F. (٢٠١٢). Construction and headedness in derivation and Compounding. *Morphology*, ٢٢, ٣٦٥-٣٩٧.

١٩- Bauer, L. (٢٠٠٨). Exocentric Compounds. *Morphology*, ١٨, ٥١-٧٤.

٢٠- Bisetto, A., & Scalise, S. (٢٠٠٥). Classification of compounds. *Lingue e Linguaggio*, ٤(٢), ٣١٩–٣٣٢.

٢١- Booij, G. (٢٠١٠). *Construction Morphology*. Oxford: Oxford University Press.

٢٢- Booij. G. (٢٠١٢). Compounding and Construction Morphology. In R. Lieber & P. Štekauer (eds.). *The Oxford Handbook of Compounding*. ٣٢٢-٣٤٧. Oxford: Oxford University Press.

٢٣- Goldberg, A. E. (١٩٩٥). *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago: Chicago University Press.

٢٤- Hüning, M., & Booij, G. (٢٠١٤). From compounding to derivation. The emergence of derivational affixes through constructionalization. *Folia Linguistica*, ٤٢(٢), ٥٧٩-٦٠٤.

٢٥- Langacker, R. (١٩٨٧). *Foundations of cognitive grammar*. Stanford, Calif: Stanford University Press.

٢٦- Rainer, F. (٢٠٠٥). Typology, diachrony, and universals of semantic change in word formation: a Romanist's look at the polysemy of agent nouns. *In Proceedings of the Fifth Mediterranen Morphology Meeting, eds. Geert Booij, Angela Ralli, Sergio Scalise, and Salvator Sgroi*. Catania: University of Catania, Faculty of Letters.

٢٧- Ralli, A. (٢٠١٣). Compounding in Modern Greek. *Studies in Morphology*, ٢, ١٨١-١٩٩.

٢٨- *Sharifian, F. (٢٠١١). Cultural Conceptualisations and language. John Bnjamin Publishing Company.*

٢٩- Umbreit, B. (٢٠١٠). Does love come from to love or to love from love? Why lexical motivation has to be regarded as bidirectional. In A. Onysko & S. Michel (eds.). *Cognitive Perspectives on Word-Formation*. ٣٠١-٣٣٣. Berlin: Mouton de Gruyter.